

معنی‌شناسی حرف «فاء» در قرآن و چالش‌های ترجمه آن به زبان فارسی با تکیه بر دستور زبان عربی (بررسی موردی ترجمه‌های الهی قمشاهی، فولادوند و خرمشاهی)

عیسی متقی‌زاده*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران

محمدرضا احمدی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۰)

چکیده

قرآن کریم ساختار نحوی، صرفی و بلاغی محکمی است. فرآیند برگرداندن این کتاب آسمانی مستلزم توجه شایانی به نحو یا دستور زبان عربی است. در این زبان، حرف «فاء» یکی از حروف معانی است که از تنوع بسیاری برخوردار است و این مسئله کار مترجم را هنگام برگردان آن به زبان فارسی دشوار می‌کند. مترجمان فارسی برای ترجمه «فاء» برابر نهادهای «پس»، «سپس» و «آنگاه» را ارائه داده‌اند که با توجه به تنوع این حرف، ناکافی است. هدف این پژوهش آن است که از نظر دستوری بررسی کند مترجمانی مانند الهی قمشاهی، فولادوند و خرمشاهی چگونه این حرف را در قرآن ترجمه کرده‌اند. از جمله نتایجی که به دست آمده این است که مترجمان در ترجمه «فاء» عطف و جزای شرط عملکرد مطلوبی داشته‌اند، اما در ترجمه «فاء» استیناف، سببیه، زائده و فصیحه به خوبی از عهده برنیامده‌اند، به گونه‌ای که برای فاء استیناف و زائده برابرنهادهایی را قرار داده‌اند که نادرست است؛ زیرا نباید این نوع از فاء، ترجمه شود. آنها در ترجمه فاء سببیه نیز در بسیاری موارد جنبه سبب و مستبب بودن را رعایت نکرده‌اند و علتیت را نشان نداده‌اند. چنان‌که در فاء فصیحه نیز فقط جنبه عاطفه بودن آن را لحاظ کرده‌اند و به بخشی از جمله که حذف شده است و وظیفه افصاح کلام را بر عهده دارد، توجهی نداشته‌اند و این بی‌توجهی نیز سبب شده است که در برگردان آن به اشتباه بروند. **واژگان کلیدی:** ترجمه قرآن، الهی قمشاهی، فولادوند، خرمشاهی، انواع فاء، دستور زبان عربی.

* E-mail: Motaghizadeh@modares.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: Mohamadahmadi1368@gmail.com

مقدمه

فرایند ترجمه عبارت است از فن انتقال کلام و مفاهیم از زبانی به زبان دیگر که به دو صورت نوشتاری و شفاهی صورت می‌گیرد. اهمیت ترجمه و کار مترجم زمانی مشخص می‌شود که کتاب‌های آسمانی، مانند قرآن برای ترجمه انتخاب شود؛ زیرا این کتاب در نوع بیان، اسلوبی بی‌نظیر و نکاتی بسیار ظریف دارد که زیبایی آن از یکایک کلمات و یا حتی حروف برمی‌خیزد و هنگام ترجمه باید به این نکات توجه و آن را در زبان مقصد پیاده کرد. در این کتاب، یکایک حروف معنا دارند و نقش کلیدی را در القای مفاهیم ایفا می‌کنند. حرف «فاء» یکی از حروفی است که از ظرایف خاصی برخوردار است و مترجمان نیز باید به هنگام ترجمه قرآن به زبان فارسی دقت کافی را در انتخاب برابر نهاد مناسب داشته باشند.

از آغاز، دست‌نویسان حرف «فاء» را فقط از نظر اعراب بررسی می‌کردند که متناسب با دیدگاه‌های نحوی آنها بود و به معانی که این حرف در بر دارد و می‌تواند به نوبه خود در مفاهیم، تغییرهای بنیادینی را به وجود آورد، کمتر اشاره کرده‌اند. نکته جالب توجه اینک، مترجمان ایرانی نیز تقریباً به معانی این حرف اهتمام نورزیده‌اند و به استفاده از برابر‌نهادهایی مانند «سپس»، «آنگاه» و «پس» بسنده نموده‌اند. این در حالی است که در زبان عربی، شش (۶) نوع «فاء»، از جمله «عاطفه»، «استینافیّه»، «سببیّه»، «جزای شرط»، «فصیحه» و «زائده» وجود دارد (ر.ک؛ حسن، بی‌تا، ج ۳: ۵۷۳) که بر حسب تنوع باید ترجمه‌های متنوعی از آن ارائه شود.

از این روی، اگر تعدد معانی «فاء»^۱ و انواع آن را بپذیریم، ناگزیر باید متناسب با تعداد تنوع، برای این حرف برابر‌نهادهایی را نیز انتخاب کنیم. لذا به نظر می‌رسد که تمرکز بیشتر برای ترجمه این حرف به فهم بهتر و بیشتر مفاهیم نهفته در قرآن کریم نیز کمک خواهد کرد. این تحقیق می‌کوشد تا ترجمه‌هایی را که مترجمانی مانند مهدی الهی قمشه‌ای، بهاء‌الدین خرّمشاهی و محمد مهدی فولادوند از حرف «فاء» ارائه داده‌اند، بررسی کند و نشان دهد که ترجمه این حرف تا چه اندازه مهم و متنوع است و در ترجمه آن فقط نمی‌توان به «پس» و «سپس» اکتفا کرد. بنابراین، این پژوهش در پی پاسخ دادن به پرسش‌های زیر است:

الف) «فاء» در قرآن کریم چه معانی را افاده می‌کند؟

ب) مترجمانی مانند الهی قمشه‌ای، خرمشاهی و فولادوند تنوع معنایی این حرف را چگونه به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند؟

ج) چه معادل‌هایی در زبان فارسی برای ترجمه صحیح‌تر و دقیق‌تر «فاء» در قرآن وجود دارد؟ در این تحقیق، نخست معانی انواع «فاء» شرح داده می‌شود. سپس مثال‌های از ترجمه‌های الهی قمشه‌ای، خرمشاهی و فولادوند ذکر و در آن چگونگی ترجمه حرف «فاء» بررسی و نقد و معادل‌های پیشنهادی ارائه داده خواهد شد.

۱- پیشینه پژوهش

در زبان عربی، پژوهش‌هایی درباره بررسی حرف «فاء» از نظر نحوی یا دستوری وجود دارد، ولی پژوهشگران کمتر به بررسی این حرف از نظر معنایی پرداخته‌اند. در زبان فارسی، درباره حرف «فاء» در قرآن و تأثیر آن در ترجمه، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. اما پژوهش‌هایی که درباره این موضوع انجام شده است و به این پژوهش نیز مربوط است، عبارت است از:

- «الفاء فی القرآن الکریم». رساله کارشناسی ارشد نوشته عبدالحمید غالب که نویسنده در این رساله به بررسی انواع «فاء» در قرآن کریم پرداخته است و تمام آرای نحویان را در آن ذکر کرده است. اما نویسنده به بُعد معنایی حرف «فاء» در قرآن کریم اهتمام نداشته است.

- حنّان قادر امین در مقاله‌ای با عنوان «الفاء؛ دراسة نحویة دلّیة» با تکیه بر آیاتی از قرآن و شاهد مثال‌های نحوی، به بررسی حرف فاء در زبان عربی پرداخته است. نویسنده در این مقاله کم و بیش به دلالت‌های این حرف اشاره کرده است.

- «نگاهی به کاربرد حرف فاء در زبان عربی» که احمد پاشا زانوس آن را به قلم آورده است و از نظر نحوی، این حرف را بررسی کرده است. در این مقاله، نگارنده به بررسی معانی این حرف نپرداخته است.

- «پژوهشی در حروف معانی عامل» که نوشته محمد غفرانی و خلیل امینی است. نویسندگان در فصل سوم این کتاب به بررسی حرف «فاء» به عنوان یکی از حروف معانی پرداخته‌اند، ولی به چگونگی ترجمه انواع «فاء» به جز عاطفه توجهی نداشته‌اند.

- «بررسی آرای نحویین در عطف نسق» نوشته محسن ربیجاوی است که نویسنده در این رساله به بررسی حروف عطف از جمله حرف «فاء» می‌پردازد و جنبه معنایی این حروف را بررسی نمی‌کند. در واقع، در این رساله فقط از منظر نحوی به این حروف می‌نگرد.

- «کاربرد نحوی و بلاغی حروف عطف در قرآن کریم» نوشته پرستو سنجی است که در این رساله، حروف عطف از جمله «فاء» از دو منظر نحوی و بلاغی بررسی شده است. نویسنده بر این باور است که فهم معنای این حروف از نظر بلاغی و نحوی در کنار یکدیگر به فهم بهتر قرآن کریم کمک می‌کند.

همان‌گونه که در پژوهش‌های فوق مشهود است، پژوهشگران فقط این حرف را از نظر دستوری بررسی کرده‌اند و به چند و چون آن پرداخته‌اند و به نقش معنایی آن در مفاهیم قرآنی توجهی نداشته‌اند، حال آنکه ترجمه نادرست این حرف می‌تواند مفهوم آیات را تغییر دهد. تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های مذکور در این است که چگونگی ترجمه انواع فاء در ترجمه‌های فوق را بررسی و به اشکالات آن اشاره می‌کند و برابرها و ترجمه‌های پیشنهادی را برای این حرف و آیات مورد نظر ارائه می‌دهد.

۲- انواع فاء

حروف از همان ابتدای پیدایش علم نحو و تفسیر، یعنی اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم، توجه نحویان و مفسران را به خود جلب کرد. ابتدا در لابه‌لای کلام نخستین علمای نحو و تفسیر، اشاره‌هایی گذرا به حروف و معانی آن شد و به تدریج باب و فصلی جداگانه از کتب ایشان به مباحث مربوط به حروف اختصاص یافت (ر.ک؛ ابن‌الرسول و کاظمی نجف‌آبادی، ۱۳۹۱: ۲۷-۲۸). فاء نیز از جمله حروف معانی^۲ است که برحسب کاربرد در جمله، معانی بسیاری در درون خود دارد. از آنجا که قرار است تنوع معنایی این حرف در قرآن کریم نمایانده شود، لذا ضروری می‌نماید که انواع آن شرح داده شود.

فاء در زبان عربی به شش (۶) نوع تقسیم می‌شود که عبارت است از: عاطفه، فصیحه، استینافیه، سببیت، جزای شرط و زائده (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۸۵م، ج ۱: ۲۱۴-۲۲۳ و حسن، بی‌تا، ج ۳: ۵۷۳).

۱-۲) فاء عاطفه

فاء یکی از مهم‌ترین حروف عطف است که معنای «ایضا: همچنین» را برای آن در نظر گرفته‌اند. در واقع، این حرف مختص زبان عربی است که واژه مقابل آن در عبری (ap) است و در میان دیگر زبان‌های سامی دیده نمی‌شود. از این حرف برای برقراری رابطه میان دو جمله مساوی استفاده می‌شود (ر.ک؛ عبدالتواب، ۱۹۲۹م: ۱۷۸) و در عمل، عطف با حروفی مانند «ثم»، «أو»، «أم»، «لکن»، «بل» و «حتی» تا حدودی شبیه است، ولی تفاوت‌هایی نیز با آنها دارد. حرف واو افاده مشارکت میان دو معطوف را دارد، ولی فاء علاوه بر مشارکت، بر ترتیب و تعقیب نیز دلالت می‌کند. «ثم» علاوه بر ترتیب، معنای تراخی (بازۀ زمانی طولانی‌تر) نیز دارد. «أو» نیز مفید تخییر میان دو شیء، ابهام، اباحه و شک است. حرف «أم» نیز مفید اشتراک ماقبل در مابعد در حکم است و به دو نوع منفصله و منقطعه تقسیم می‌شود. حرف «لکن» مفید اضراب یا استدراک است و «و» بعد از نفی یا نهی عطف می‌دهد. «بل» نیز حرف اضراب است که بر مفرد و جمله وارد می‌شود و در صورتی که بر جمله وارد شود، یا ابطالی است یا انتقالی. در اضراب ابطالی جمله‌ای آورده می‌شود که معنای جمله پیشین را باطل می‌کند، ولی در انتقالی، از غرضی به غرض دیگر منتقل می‌شود. حتی نیز حرف عطفی است که مفید غایت یا نهایت است و شرط معطوف آن، این است که بخشی از معطوف‌علیه باشد. این حرف برای عطف مفردات به کار می‌رود، نه عطف جملات (ر.ک؛ السامرای، ۲۰۰۳م: ۲۳۳-۲۵۵).

دستورنویسان حرف عطف را به دو نوع عطف بیان و عطف نسق تقسیم می‌کنند. آنچه در اینجا مورد نظر ماست، عطف نسق است. عطف نسق به معنای برقراری پیوند میان دو اسم، دو فعل یا دو جمله با حروف عطف است. ابن‌سراج درباره عطف نسق می‌گوید:

«بدان که عطف نسق در اعراب، مانند نعت (صفت) و تأکید است و به این دلیل عطف نسق نامیده شده است نه نعت که عطف از فعل مشتق نشده است و صفت نیست. از این روی، دست‌نویسان از اینکه آن را نعت بنامند، عدول کردند و بر آن نام نسق نهادند» (ابن‌سراج، بی‌تا، ج ۲: ۴۴).

به هر حال، بیشترین کاربرد حرف فاء، عطف است که سه معنا دارد: ترتیب، تعقیب و سببیت.

۲-۱-۱) ترتیب

ترتیب خود به دو نوع ترتیب معنوی و ترتیب ذکر می‌شود که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱-۲) ترتیب معنوی

ترتیب به دو بخش معنوی و ذکر می‌شود و منظور این است که «زمان تحقق معنا در معطوف، پس از زمان تحقق آن در معطوف‌علیه باشد؛ مانند: «نَفَعْنَا بَدْرَ الْقَمَحِ لِلزَّرَاعَةِ فَإِنْبَاتُهُ فَنُضْجُهُ، فَحَصَادُهُ»». از این روی، زمان بذر پیش از زمان رویش و زمان برداشت گندم پیش از زمان درو کردن آن است» (حسن، بی‌تا، ج ۳: ۵۷۳). بدین ترتیب، زمان وقوع در فعل پیش از فاء، سابق بر زمان وقوع بر فعلی است که پس از این حرف قرار دارد (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۸۵م، ج ۱: ۲۱۹ و السامرای، ۲۰۰۳م، ج ۳: ۲۰۱). از این روی، نام ترتیب معنوی یا معنایی بر آن نهاده شده است.

۲-۱-۱-۲) ترتیب ذکر

نوع دوم ترتیب، ترتیب ذکر است؛ بدین معنا که کلمه‌ای که پس از فاء قرار می‌گیرد، فقط از نظر وقوع در جمله بر کلمه پیش از فاء تأخر دارد، نه در معنا.

۲-۱-۲) تعقیب

تعقیب، وجود مدّت زمان مناسب میان معطوف و معطوف‌علیه است که ممکن است کوتاه باشد، یا به طول انجامد؛ مانند این جمله: «تَزَوَّجَ فَوَلَدَ لَهٗ». البتّه در صورتی که میان ازدواج و تولّد مدّت زمان بارداری که نه ماه است، فاصله بیفتد (ر.ک؛ همان، ۱۹۸۵م، ج ۱: ۲۱۴). از این روی، گفته می‌شود که مدّت زمان میان معطوف و معطوف‌علیه امری نسبی است.

۳-۱-۲) سببیت

فاء عطفی که افاده سببیت می‌کند، در عطف جمله یا صفت رخ می‌دهد، ولی این فاء «تنها در صورتی فاء سبب نامیده می‌شود که بر مضارع منصوب به «أَنْ» مصدریّه‌ای وارد شود که این فعل را با برخی شروط نصب می‌دهد» (عبّاس حسن، بی‌تا، ج ۳: ۵۷۴).

این نوع عطف در فاء که مفید سببیت باشد، برای عطف جمله به جمله یا عطف صفت به کار می‌رود (السیوطی، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۲). البتّه در این مبحث از فاء باید به این نکته توجّه داشت که فاء در درجه نخست افاده عطف می‌کند و سببیت پس از آن و در درجه دوم مطرح می‌شود.

۲-۲) فاء استینافیه

این واژه از نظر دستور زبان بدین معناست که معنای کلام پس از حرف استیناف با معنای پیش از آن متفاوت باشد؛ زیرا معنای کلام، تمام و معنای دیگری آغاز می‌شود (ر.ک؛ السامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۳: ۳۲۸ و الحمد، ۱۹۹۳م: ۲۱۹). در دستور زبان عربی، حروفی مانند «فاء» و «واو» برای استیناف کلام استفاده می‌شوند.

۳-۲) فاء سببیه محض

فاء سببیه سبب و علت را نشان می‌دهد. ابن‌منظور در *لسان‌العرب* در این باره می‌گوید: «سبب از معانی علت است. گفته می‌شود که این علت این است؛ یعنی سبب آن و سبب چیزی است که به وسیله آن به چیز دیگری می‌رسیم» (ابن‌منظور، بی‌تا: ماده سبب و علل). این در

حالی است که برخی از نحوی‌ها، میان سبب و علت تفاوت قائل هستند. آنها در باب حرف «باء» از دو واژه تعلیل و سبب استفاده می‌کنند و بر این باورند که باء هر دو معنا را افاده می‌کند (ر.ک؛ الإربلی، ۱۹۸۴م: ۳۸).

۴-۲) فاء زائده

فاء زائده دو نوع است: نوع نخست آن فائی است که بر خبر مبتدا وارد می‌شود، البته اگر مبتدا متضمن معنای شرط باشد؛ مانند: «الَّذِي جَاءَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». این فاء شبیه به فاء جزای شرط است؛ زیرا فاء بر جواب وارد می‌شود تا تأکید شود که خبر شایستگی صلۀ مذکور را دارد و اگر این حرف حذف شود، این احتمال می‌رود که خبر مستحقّ مبتدای دیگری باشد. زائده بودن فاء بدین معناست که خبر از رابطی بی‌نیاز است که آن را به مبتدا ارتباط دهد و مبتدا زمانی که به اسم شرط شبیه باشد، فاء در خبر آن به سبب شباهتی که به جواب شرط دارد، وارد می‌شود. نوع دوم نیز فائی است که وارد شدن آن مانند وارد نشدنش است؛ مانند: «أَخُوكَ فَوْجِدٌ» و این بیت شعر از عدی بن زید که موعده رحیل را ترسیم می‌کند و می‌گوید:

«أرْوَاحٌ، مُوَدَّعٌ، أَمْ بُكُورٌ أَنْتَ فَاَنْظُرْ: لِأَيِّ ذَاكَ تَصِيرُ؟»

درباره فاء زائده نکته دیگری وجود دارد که مربوط به فائی است که بر «إِذَا» می‌فجائیّه وارد می‌شود؛ مانند: «خَرَجَتْ فَإِذَا الْأَسَدُ». برخی از نحوین، از جمله المازنی این فاء را «زائده لازم» می‌دانند. ولی برخی دیگر مانند ابوبکر مبرمان و ابن جنّی آن را عاطفه می‌دانند. نوع دیگری از فاء وجود دارد که بر معمول فعلی وارد می‌شود که بر آن فعل مقدّم شده است که معمولاً این مسئله در امر و نهی رخ می‌دهد؛ مانند: «زَيْدًا فَاضْرِبْ». برخی از نحوین آن را زائده تلقی می‌کنند و برخی دیگر آن را عاطفه می‌دانند. لذا اصل در «زَيْدًا فَاضْرِبْ» جمله «تَنْبَهُ فَاضْرِبْ زَيْدًا» است که تنبه به سبب کثرت تکرار حذف شده است (ر.ک؛ المرادی، ۱۹۹۲م: ۷۱-۷۴).

۵-۲) فاء جزاء شرط

فاء جزاء برای ربط میان فعل شرط و جزاء شرط آورده می‌شود. فاء در جواب دو چیز می‌آید: یا با ادوات شرطی که دو فعل را مجزوم می‌کنند؛ مانند «إِنْ»، «مَنْ»، «مَا» و... . همچنین، بر سر کلامی وارد می‌شود که معنای شرط دارد؛ مانند «أَمَّا» (ر.ک؛ همان: ۶۶).

۶-۲) فاء فصیحه

دستورنویسان قدیم زبان عربی در کتاب‌های خود، از فاء فصیحه، با این عنوان یاد نکرده‌اند. فاء فصیحه تنها از نظر ویژگی ترکیبی اسماء با فاء جزاء تفاوت دارد. فاء فصیحه شرط مقدر را افصاح (بیان) می‌کند (ر.ک؛ پاشا زانوس، ۱۳۷۹: ۲۶)، ولی فاء جزاء رابط، جواب شرط ظاهری است و تنها اختلاف این دو فاء در این مسئله نهفته است.

۳- فاء در قرآن کریم و نقد ترجمه‌های الهی قمشاهی، فولادوند و خرمشاهی

۱-۳) فاء عاطفه

۱-۱-۳) فاء در معنای ترتیب

در ترجمه این فاء، مهم‌ترین نکته آن است که حرف عطف ترجمه شود. در زبان فارسی، برای ترجمه عطف از حرف «و» استفاده می‌شود. اما از آنجا که در ترجمه نمی‌توان هم حرف عطف «و» را آورد و هم ترتیب را لحاظ کرد، از این روی، بهتر است که از برابرنهادی استفاده کرد که هر دو شاخصه عطف و ترتیب را در خود داشته باشد.

اما برای ترتیب می‌توان آیات زیر را به عنوان نمونه ذکر کرد:

□ ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾

(البقره/۶۵).

○ الهی قمشاهی: «محققا دانسته‌اید جماعتی از شما که عصیان ورزیده حرمت، شنبه را نگاه نداشتند، آنان را مسخ کردیم، گفتیم: بوزینه شوید؛ دور از درگاه قرب حق و مقام انسانیت.»

○ فولادوند: «و کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند، نیک شناختید! پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید».

○ خرّمشاهی: «کسانی از خودتان را که در سبت (شنبه) بی‌روشی کردند، خوب می‌شناسید، که به ایشان گفتیم: بوزینگان مطرود باشید».

درباره این آیه تفاسیر زیادی ارائه شده است. پس از اینکه یهودیان حرمت روز شنبه را حفظ نکردند، خداوند خطاب به آنها فرمود که آنها را به بوزینه تبدیل خواهد کرد. حال درباره اینکه معنای تبدیل شدن به بوزینه چیست، نظرهای بسیاری وجود دارد. ابن‌عاشور در این باره می‌گوید: «احتمال دارد که جسم‌های آنان به جسم بوزینه تبدیل شود و ادراک انسانی آنها باقی بماند... احتمال دارد که بدنشان مانند انسان باقی بماند، ولی عقل آنان به عقل میمون تبدیل شود» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱: ۵۴۴). این مثال همانند مثال «حمار: أَلَاغ» در آیه **﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾** است و فعل **«كُونُوا»** از نظر معنایی، امر نیست؛ زیرا یهودیان قدرت نداشتند مانع از این شوند که تبدیل به بوزینه شوند و منظور، سرعت تبدیل آنها به بوزینه است (ر.ک؛ الرّازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۵۴۱ و البیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۸۵). در این آیه، خداوند کلام خود را به سخن مخاطبان خویش عطف و به ناگاه از ضمیر مخاطب به ضمیر غایب عدول کرده است تا مخاطبان وی که حرمت روز شنبه را حفظ نکرده‌اند، بدانند که منظور از بوزینگان رانده‌شده، خودشان هستند. از این روی، صحیح آن است که حرف **«واو»** میان کلام خداوند و سخن مخاطبان او قرار گیرد.

در ترجمه نخست، قاعده **«اضمار»**^۳ جاری شده که نادرست است؛ بدین معنا که مترجم این حرف را به منزله حرف زائد یا استیناف در نظر گرفته است. فاء در ترجمه دوم، به منزله حرف جزاء ترجمه شده که نادرست است؛ زیرا در این آیه شریفه، هیچ ادات شرطی به کار نرفته است. مترجم در ترجمه سوم نیز از **«که»** استفاده کرده است که یا به معنای توضیح موصوف مبهم، یا به معنای تعلیل است. در صورت نخست، مسئله مبهمی وجود ندارد که توضیح داده شود. اگر مترجم افاده تعلیل کند نیز اشتباه است؛ زیرا جمله نخست مستبب جمله بعد از فاء نیست، بلکه تنها ترتیب و مدت زمان آن مد نظر است.

«ترجمه پیشنهادی: «یقیناً می‌دانید که شما حرمت روز شنبه را نگه نداشته‌اید. پس از آن (سپس)، ما به آنها گفتیم که بوزینگان رانده شده باشیم.»

۳-۱-۲) تعقیب

همچنین، فاء عاطفه معنای تعقیب را در بر دارد. منظور از تعقیب این است که کاری پس از کار دیگر و به فاصله زمانی انجام شود. از این روی، شاید تعقیب بلافاصله باشد یا بافاصله. لذا با آوردن این دو قید می‌توان به مخاطب در فهم بهتر معنا کمک کرد.

□ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (طه/۱۱۵).

○ الهی قمشه‌ای: «و ما با آدم عهدی بستیم که فریب شیطان نخورد و در آن عهد، او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم.»

○ فولادوند: «و به یقین پیش از این، با آدم پیمان بستیم، ولی آن را فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم.»

○ خرّمشاهی: «و از پیش به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار نیافتیم.»

در این آیه، فاء حرف عطف است و افاده تعقیب می‌کند؛ بدین معنا که خداوند متعال، مدت‌ها پیش با آدم عهد بست و آدم پس از مدتی عهده خود را شکست. آلوسی در تفسیر این آیه آورده است که آدم عهد خود را پس از مدتی فراموش کرد و از آن غافل شد. فراموشی نیز در اینجا از برای ترک مجاز آمده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۷۸). بنابراین، در این آیه بهتر است که بُعد زمانی نیز مد نظر قرار گیرد.

در ترجمه نخست، حرف «فاء» به معنای «حتی» در زبان عربی در نظر گرفته شده است که معنای «تا» و «که» از آن برداشت می‌شود. در این آیه، شاید غائی بودن منظور خداوند باشد؛ یعنی اینکه انسان بالأخره عهد خود را فراموش کرد، ولی نخستین مسئله مهم، عاطفه بودن و آنگاه قید زمانی آن است. مترجمان در دو ترجمه بعدی نیز حرف استدراک «ولی» را جایگزین حرف عطف کرده‌اند. گویا باری تعالی از سخن خود بازگشته است و جمله دوم را در مقابل

جمله نخست گفته است؛ زیرا استدراک یعنی نفی ماقبل و اثبات مابعد. در صورتی که چنین چیزی مد نظر خداوند نیست و از این آیه نیز چنین مسئله‌ای استنباط نمی‌شود. نکته دیگر اینکه در زبان عربی، تقریباً هیچ گاه حرف فاء به معنای استدراک نیامده است.

◀ ترجمه پیشنهادی: «پیش از این با آدم عهد بستیم و او پس از مدتی [عهد خود را] فراموش کرد. ما در او عهد استواری ندیدیم».

گاهی فاء در معنای تعقیب بدون مهلت زمانی آورده می‌شود؛ یعنی فعل دوم بلافاصله مترتب بر فعل نخست است. نمود این مسئله را می‌توان در آیه زیر مشاهده کرد.

□ ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾ (العنکبوت / ۲۱).

○ الهی قمشه‌ای: «آنگاه به وقت معین او را بمیراند و به خاک قبر سپرد».

○ فولادوند: «آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد».

○ خرّمشاهی: «سپس او را می‌رانید و او را در گور کرد».

بدین معنا که پس از اینکه انسان میرانده شد، بلافاصله و بدون هیچ مهلتی در قبر قرار گرفت. در این آیه، منظور این است که وی را میراند و بلافاصله در قبر نهادند. ولی در ترجمه‌های آیه فوق می‌بینیم که فقط جنبه عاطفه رعایت شده است و به بعد زمانی اهتمام نشده است.

◀ ترجمه پیشنهادی: «سپس او را میراند و بلافاصله در گورش نهاد».

۳-۱-۳) فاء عاطفه سببیه

این فاء آمیزه‌ای از عطف و سببیت است. از این روی، در ترجمه بهتر است به گونه‌ای این حرف ترجمه شود که هم جنبه عاطفه بودن آن رعایت شود و هم بعد سببیت. در ترجمه این حرف، بهتر است از عبارتهایی مانند «و به سبب آن» و «و به این دلیل» و «و از این روی» استفاده شود.

□ ﴿فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾
(القصص/۱۵).

○ الهی قمشه‌ای: «در آن حال، آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری علیه آن دشمن خواست. موسی خصمانه به یاری مؤمن شتافت و مشتت سخت بر آن دشمن زد، مگر دفع ظلم او از مؤمنی کند. قضا را بدان ضربت مرگش فرارسید».

○ فولادوند: «آن کس که از پیروانش بود، ضد کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتت بدو زد و او را کشت».

○ خرّمشاهی: «آنگاه کسی که از پیروانش بود، در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتت به او زد که کارش ساخته شد».

درباره این آیه گفته می‌شود که حضرت موسی وارد شهر مصر یا «مِنْف» شد که بخشی از مصر است. در این هنگام، یکی از دنباله‌روان او از وی تقاضای کمک کرد. حضرت نیز به شخص متخاصم مشتت زد و آن شخص کشته شد. از آنجا که شخص، حضرت را به مبارزه نطلبیده بود، حضرت پس از آن می‌گوید که این کار شیطان بود (ر.ک؛ الزّمخشری، ۱۹۸۷، ج ۳: ۳۹۸). به هر حال، فاء در این جمله، عاطفه و سببیه است. اگر در ترجمه، به آوردن حرف عطف اکتفا شود (مثل ترجمه فولادوند)، دیگر معنای سببیت افاده نمی‌شود؛ بدین معنا که حضرت مشتت را زد و شخص کافر کشته شد و دیگر معنای سببیت از آن سلب می‌شود. از سوی دیگر، نمی‌توان از واژه «که» استفاده کرد (مثل ترجمه خرّمشاهی). در واقع، مترجم با آوردن «که» هم عطف را نادیده گرفته است و هم سبب را. گویا مُشتت، نکره بوده، مترجم قصد داشته است مشتت را توضیح دهد که کشنده بوده است و یا اینکه مترجم ابهام جمله ماقبل را دفع می‌کند. در ترجمه نخست نیز این دو بُعد رعایت نشده است و این حرف ترجمه نشده است.

◀ **ترجمه پیشنهادی:** «کسی که از دنباله‌روانش بود، از موسی خواست تا در برابر دشمنش به او کمک کند. حضرت موسی مشتت به او زد و به سبب آن، شخص [کافر] را کشت».

۲-۳) فاء استینافیّه

بیشتر دستورنویسان بر این باورند که میان جمله پیش و پس از فاء استیناف، از نظر اعراب و معنایی هیچ ارتباطی وجود ندارد (ر.ک؛ المرادی، ۱۹۹۲م: ۱۹۱). در این صورت، دیگر لزومی ندارد که معنای عاطفه در نظر گرفته شود؛ چراکه استیناف به معنای از سرگیری و آغاز مجدد است. پس جمله‌ای که با جمله دیگر ارتباطی ندارد، نیازی به رابط ندارد. لذا در ترجمه فاء به زبان فارسی، بهتر است معنایی بر آن در نظر گرفته نشود و در واقع، آن را اضمار کنیم. اما مترجمان در ترجمه فاء استیناف، معانی مانند «پس» و «آنگاه» در نظر گرفته‌اند و با این کار، میان فاء جزای شرط که در واقع، به معنای نوعی نتیجه‌گیری است، با فاء استیناف هیچ تفاوتی قائل نشده‌اند.

□ ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ﴾ (البقره/۷۸-۷۹).

○ الهی قمشه‌ای: «...پسِ وای بر آن کسان که از پیش خود چیزی نوشته».

○ خرّمشاهی: «...پسِ وای بر کسانی که [این‌گونه] کتاب را به دست خویش می‌نویسند».

○ فولادوند: «...پسِ وای بر کسانی که کتاب (تحریف‌شده‌ای) با دست‌های خود می‌نویسند».

برای اینکه مشخص شود فاء در این آیه، مستأنفه است، با جمله پیش از خود ارتباطی ندارد و نتیجه‌گیری آیه قبل از فاء نیست، آیه پیش از این حرف را ذکر کردیم. خداوند در آیه ۷۸، افراد بی‌سواد را خطاب قرار می‌دهد که کتاب خدا (تورات) را طوطی‌وار حفظ کرده‌اند و درباره آن اطلاع دارند. از این روی، به قرینه می‌توان پی برد که خداوند به چنین افرادی هشدار نمی‌دهد و از آنها انتظاری بیش از این ندارد. ولی در آیه ۷۹ خداوند به کسانی هشدار می‌دهد که با سوءاستفاده از سواد خود نوشته است و کتابی می‌نویسند و آن را به خداوند نسبت می‌دهند. از این روی، هشدار متوجه آنهاست، ولی مترجمان در ترجمه آیه فوق، از حرف «پس» که حرف نتیجه‌گیری است، استفاده کرده‌اند که در واقع، درست به نظر نمی‌رسد. در این آیه، خداوند سخن خود را با هشدار آغاز کرده است و هشدار وی متوجه کسانی است که

توصیف آنها پس از حرف فاء آمده است و به آیه پیش از خود ارتباطی ندارد تا ما از این طریق بتوانیم نتیجه‌گیری کنیم. از این روی، نیازی به ذکر ترجمه این نوع از فاء نیست.

﴿ ترجمه پیشنهادی: «وای بر کسانی که کتاب را به دست خود می‌نویسند و برای اینکه آن را به بهای اندکی بفروشند، می‌گویند این [کتاب] از نزد خداوند است.»

۳-۳) فاء سببیّه محض (تعلیلیّه)

فاء سببیّه، آن است که علت و معلول یا سبب و مسبب را نشان می‌دهد. فرق این فاء با فاء عاطفه مفید سببیت، آن است که معنای عطف از آن برداشت نمی‌شود. در ترجمه این فاء از واژگانی مانند «پس»، «در نتیجه»، «در این صورت»، «تام»، «چه اینکه»، «بدان سبب»، «زیرا» و «در این صورت» استفاده می‌شود.

□ ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾ (یوسف/۵).

○ الهی قمشه‌ای: «یعقوب گفت: ای فرزند عزیز! زنه‌ار خواب خود را بر برادران حکایت مکن که به اغوای شیطان بر تو مکر و حسد خواهند ورزید».

○ فولادوند: «(یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند».

○ خرّمشاهی: «(یعقوب) گفت: فرزندم خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که در حقت بدسگالی می‌کنند».

در این آیه، حرف فاء علت و سبب را می‌رساند؛ زیرا کید و مکر برادران یوسف علیه‌وی، معلول و مسبب بازگو کردن خواب از سوی اوست. همچنین، فعل پس از فاء نیز منصوب شده است و علامت نصب آن نیز حذف حرف «نون» از آخر این فعل است. مترجمان در ترجمه این آیه از واژه «که» استفاده کرده‌اند که اگر در معنای «زیرا» باشد، صحیح خواهد بود. در غیر این صورت، ترجمه نادرست است.

◀ ترجمه پیشنهادی: «[یعقوب] گفت: فرزندم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن؛ زیرا آنها علیه تو مکر خواهند کرد».

۴-۳) فاء زائده

همان گونه که گفته شد، این فاء زائده است و زائده بودن آن از نظر اعرابی است، ولی به همراه خود اندکی تأکید به همراه دارد. با وجود این، مسئله اگر فاء ترجمه نشود، مشکلی ایجاد نخواهد شد.

□ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا... فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النساء/۱۴۶).

○ فولادوند: «مگر کسانی که توبه کردند و (عمل خود را) اصلاح نمودند... که (در نتیجه)، آنان با مؤمنان خواهند بود».

○ الهی قمشاهی: «مگر آنها که توبه نمودند و تباهکاری خود را اصلاح کردند... پس این گروه در صف مؤمنان باشند».

○ خرّمشاهی: «مگر کسانی که توبه و درستکاری کنند... اینان در زمره مؤمنانند».

در ترجمه‌های فوق، ترجمه نخست و دوم نادرست است. ترجمه اول «فاء» را در معنای علت و نتیجه‌گیری آورده است. با توجه به آیه می‌بینیم که پیش از «فاء» ویژگی‌های انسان مؤمن برشمرده شده است و جمله پس از «فاء» معلول یا مسبب جمله قبل از آن نیست. از این روی ترجمه، «فاء» به «در نتیجه» درست به نظر نمی‌رسد. در ترجمه دوم نیز گویا «فاء» برای جزای شرط لحاظ شده است و مترجم از برابر نهاد «پس» استفاده کرده است که صحیح نیست، ولی در ترجمه سوم (خرّمشاهی) معادلی برای این حرف آورده نشده است و به عنوان حرف زائد تلقی شده است که ترجمه صحیح است.

◀ ترجمه پیشنهادی: «مگر کسانی که توبه و درستکاری کردند و به خداوند پناه بردند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند، اینان کسانی هستند که حامی مؤمنانند».

۵-۳) فاء جزای شرط

این فاء در جواب شرط می‌آید. در ترجمه این نوع از فاء می‌توان از برابرنهادهایی مانند «پس»، «در نتیجه»، «سپس» و... استفاده کرد. مترجمان در ترجمه این نوع فاء نیز گاهی دچار اشتباه شده‌اند.

□ ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ (البقره/۲۴).

○ الهی قمشه‌ای: «اگر اینکار را نکرديد و هرگز نتوانيد کرد، طعن به قرآن مزید و بپرهيزيد از آتشی که هیزمش مردم بدکار است و سنگ‌های خارا که قهر الهی برای کافران مهیا کرده است».

○ «فولادوند: پس اگر نکرديد- و هرگز نمی‌توانيد کرد- از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهيزيد».

○ خرّمشاهی: «ولی اگر چنین نکرديد- که هرگز نخواهيد کرد- از آتشی که هیزم آن انسان و سنگهاست و برای کافران آماده شده است، بترسيد».

فائی که بر سر «اتقوا» وارد شده، جزای شرط یا جواب شرط است. خداوند پس از تحدی کافران برای آوردن یک سوره از قرآن، از آنان می‌خواهد از آتش جهنمی بپرهيزند که هیزم آن، پیکر انسان‌های کافر است. در نتیجه، از فاء جزا استفاده می‌کند. از این روی، در ترجمه این آیه بهتر است که از واژه «پس» استفاده شود. ولی در ترجمه نخست، این فاء حرف عطف در نظر گرفته شده است و در ترجمه، از حرف «واو» استفاده شده که نادرست است؛ زیرا فعلی که پس از حرف «إِنَّ» قرار گرفته، فعل شرط است. فعل دوم که پس از فاء آمده، جواب شرط است. در ترجمه‌های دوم و سوم نیز این حرف ترجمه نشده است و مترجمان آن را به منزله حرف زائدی در نظر گرفته‌اند که گویا نیازی به ترجمه آن نیست. پس جمله بعد از «فاء» نتیجه جمله قبل از آن است؛ بدین معنا که کافران هرگز نخواهند توانست آیه‌ای مانند آیات قرآن بیاورند. در

نتیجه، بهتر است از این اقدام پرهیز کنند. لذا استفاده از برابر نهاد «پس» یا «در نتیجه» درست به نظر می‌رسد.

« ترجمه پیشنهادی: «اگر [چنین کاری] نکرديد و هرگز نخواهيد توانست، پس (در نتیجه) بپرهيزيد از آتشی که سوختش انسان‌ها [ی کافر] و سنگ‌هایی هستند که برای کافران آماده شد.»

۳-۶) فاء فصیحه

در واقع، فاء فصیحه همان فاء عاطفه است که بر جمله معطوفه داخل می‌شود و بیان می‌کند که جمله معطوف‌علیها حذف شده است (ر.ک؛ الدقر، ۱۹۸۶م: ۴۵۳). بنابراین، ما در ترجمه این فاء، نخست باید به افصاح کلام محذوف بپردازیم و آنگاه جنبه عطف آن را در نظر بگیریم. در ترجمه این فاء، معمولاً از حرف «واو» در زبان فارسی استفاده می‌کنیم.

□ ﴿فَلَمَّا أَذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاَهُمْ تَذْمِيرًا﴾ (الفرقان/۳۶).

○ الهی قمشه‌ای: «آنگاه موسی و هارون را گفتیم که رو به جانب آن قوم که آیات ما را تکذیب کردند، کنید که ما آنها را سخت هلاک می‌گردانیم.»

○ فولادوند: «پس گفتیم: (هر دو به سوی قومی که نشانه‌های ما را به دروغ گرفتند، بروید.) پس (ما) آنان را به سختی هلاک نمودیم.»

○ خرّمشاهی: «آنگاه گفتیم که به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشتند، بروید. آنگاه به کلی نابودشان کردیم.»

فاء در ﴿فَدَمَّرْنَاَهُمْ﴾ برای افصاح از یک جمله محذوف به کار رفته است. بنابراین، جمله ﴿فَدَمَّرْنَاَهُمْ﴾ جمله پیش از خود را افصاح می‌کند و نشان می‌دهد که جمله‌ای حذف شده است و تقدیر آن نیز «فَذَهَبَا إِلَيْهِمْ فَكَذَّبُوهُمَا» می‌باشد (ر.ک؛ درویش، بی‌تا، ج ۷: ۱۴). اگر در ترجمه این فاء، مستقیماً آن را ترجمه کنیم و حرف عطف در نظر بگیریم و به جمله محذوف اشاره‌ای نشود، به خطا رفته‌ایم؛ زیرا در این صورت، این توهم ایجاد می‌شود که خداوند کسانی

را نابود کرده است که به سوی قومی رفته‌اند که آیات او را تکذیب کرده‌اند. پس ترجمه «فاء» بدون ذکر محذوفِ مقدر اشتباه است. اگر مانند ترجمه نخست از واژه «که» استفاده کنیم و جنبه علی بودن آن را مد نظر قرار دهیم، باز هم نادرست است؛ چراکه تکذیب‌کنندگان نابود شده‌اند، نه افرادی که برای هدایت آنها نزدشان رفته‌اند. اگر جنبه علیت یا نتیجه‌گیری را نادرست بدانیم، از این روی قرار دادن واژه «پس» به عنوان برابر نهاد «فاء» نیز نادرست است. لذا ترجمه دوم نیز اشتباه است. اما درباره ترجمه سوم باید گفت که مترجم «فاء» را به عنوان عاطفه مفید ترتیب در نظر گرفته است. عاطفه بودن این حرف، صحیح است، ولی ترتیبی در کار نیست. اگر ترتیب را مد نظر قرار دهیم و جمله محذوف را در تقدیر بگیریم، باز هم شائبه ترجمه نخست مطرح می‌شود که خداوند افرادی را نابود کرد که برای هدایت آن قوم نادان رفته بودند. به هر حال، بهتر است از برابر نهادی استفاده شود که معنای عطف را برساند و جمله محذوف نیز در تقدیر گرفته شود تا ابهام از بین رود و دچار اشتباه نشویم. از این روی، برای ترجمه صحیح، از حرف عطف استفاده می‌کنیم و به جمله محذوف نیز اشاره می‌نماییم.

«ترجمه پیشنهادی: «ما به آن دو گفتیم، به سوی قوم خود بروید که نشانه‌های ما را تکذیب کردند [آن دو رفتند و قومشان تکذیبشان کردند] و ما نیز آنها (تکذیب‌کنندگان) را به شدت نابود کردیم.»

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان به نتایج زیر اشاره کرد:

۱- در ترجمه فاء زائده و استیناف بهتر است معنای فاء را در نظر بگیریم و قاعده اضمار را بر آن جاری کنیم. در این صورت، حرف را ترجمه نمی‌کنیم، هر چند که فاء در اعراب، زائد است، ولی اندکی تأکید به همراه دارد. حرفی که با جمله پیشین مرتبط نیست (استیناف)، نیازی به ترجمه ندارد. علت استفاده از حرف عطف در آغاز جمله عربی این است که در این زبان، پیوند بسیاری میان جملات وجود دارد و این پیوند را با حروف عطف نشان می‌دهند. حال آنکه در زبان فارسی، جمله‌ای که از نظر معنایی، مستقل از جمله قبل خود است، با حرف آغاز نمی‌شود و قاعده (فصل) بر آن جاری می‌شود نه (وصل).

۲- در ترجمه چهار (۴) نوع دیگر از جمله فاء عاطفه، قاعده اظهار را جاری و حرف فاء را ترجمه می‌کنیم. در ترجمه فاء عاطفه، پس از اشاره به ترتیب، تعقیب و سببیت آن، از حرف عطف واو استفاده می‌کنیم. اما در فاء فصیح بهتر است پیش از حرف واو به معطوف‌علیه محذوف این حرف که حذف شده است، اشاره شود تا خواننده، آن را با فاء عاطفه محض اشتباه نگیرد.

۳- برای ترجمه فاء سببیه محض باید سبب و مسبب بودن جملات پس و پیش از «فاء» در ترجمه نشان داده شود. لذا برای ترجمه این حرف، از برابرنهادی مانند «زیرا»، «از این روی»، «بدین خاطر»، «بدین سبب»، «چه اینکه»، «در این صورت» و «تا» استفاده می‌کنیم؛ زیرا جمله قبل از فاء، مسبب یا معلول جمله بعد از آن است.

۴- در ترجمه فاء جزای شرط نیز جواب بودن شرط را مد نظر قرار می‌دهیم و به نوعی، نتیجه‌گیری جمله پس از فاء (جواب شرط) را با واژه‌هایی مانند «پس»، «در این صورت» و «سپس» نشان می‌دهیم. در نتیجه، باید به گونه‌ای این حرف را ترجمه کرد که نشان داده شود جمله بعد از «فاء» نتیجه جمله قبل از آن است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- همه معانی را که می‌توان برای حرف فاء متصور شد، عبارتند از: پس از آن، و، سپس، بلافاصله، پس از مدتی، به سبب آن، زیرا و در نتیجه. البته فاء فصیح و زائده نیز ترجمه نمی‌شود، هرچند فاء زائده بار معنایی تأکیدی دارد.

۲- حروف معانی به حروفی گفته می‌شود که اسم‌ها را به فعل‌ها و یا اسم‌ها را به یکدیگر وصل می‌کنند و معنا دارند و به آنها حروف ربط نیز گفته می‌شود (ر.ک؛ ابن سیده، ۱۹۹۶م، ج ۴: ۲۵۵).

۳- منظور از اضمار و اظهار این است که در فاء استیناف و زائده که در واقع، حرف فاء از نظر معنایی نقشی ایفا نمی‌کنند، معنایی نیز برای آن در نظر گرفته نمی‌شود؛ ولی برای چهار نوع باقی مانده فاء یعنی عاطفه، جزاء، سببیت و فصیح (معنایی متناسب با نوع آن در نظر گرفته می‌شود. اما اظهار و اضمار نحوی در حقیقت، ذکر یا عدم ذکر «أن» ناصبه است که پیش از حروف ناصبه فعل مضارع قرار می‌گیرد (ر.ک؛ حسن، بی‌تا، ج ۲: ۲۸۱ به بعد).

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ألوسی، محمودبن عبدالله. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*. تحقیق علی عبدالباری عطیة. ط ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن‌عاشور، محمدبن طاهر. (۱۹۸۴م.). *التحریر والتنویر (تحریر المعنی السدید و تنویر العقل الجدید من تفسیر الكتاب المجید)*. ط ۱. تونس: الدار التونسیة للنشر.
- ابن‌الرسول، سید محمدرضا، سمیة کاظمی نجف‌آبادی. (۱۳۹۱). «تعلیل در معانی حروف جرّ عربی و حروف اضافه فارسی». *مجله ادبیات و زبان‌ها*. ش ۶. صص ۲۶-۴۶.
- ابن‌سیده المرسی، أبوالحسن علی. (۱۹۹۶م.). *المخصّص*. خلیل إبراهیم جفال. ط ۱. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (بی‌تا). *لسان‌العرب*. ط ۱. القاهرة: طبعة دارالمعارف.
- الإربلی، علاء‌الدین. (۱۹۸۴م.). *جواهر الأدب فی معرفة کلام العرب*. تحقیق حامد أحمد نیل. ط ۱. القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- الهی قمشهای، مهدی. (۱۳۷۶). *ترجمه قرآن*. تهران: بنیاد نشر قرآن و انتشارات امیرکبیر.
- الأندلسی، محمدبن یوسف. (۱۹۹۸م.). *إرتشاف الضرب من لسان العرب*. تحقیق رجب عثمان محمد. ط ۱. مصر: مطبعة المدنی.
- الأنصاری، ابن‌هشام. (۱۹۸۵م.). *معنی اللیب عن کتب الأعارب*. تحقیق مازن المبارک و محمدعلی حمدالله. ط ۶. دمشق: دارالفکر.
- البیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق.). *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*. تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی. ط ۱. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- پاشا زانوس، احمد. (۱۳۷۹). «نگاهی به کاربرد حرف فاء در زبان عربی». *مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*. ش ۳۳. صص ۱۹-۳۶.
- حسن، عباس. (بی‌تا). *النحو الوافی*. ط ۱۵. القاهرة: دارالمعارف.
- الحمد، علی توفیق و یوسف الزعبی. (۱۹۹۳م.). *المعجم الوافی فی أدوات النحو العربی*. الأردن: دارالأمل.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵). *ترجمه قرآن*. چ ۱. تهران: انتشارات نیلوفر-جامی.

درویش، محیی‌الدین بن أحمد مصطفی. (١٤١٥ق.). *إعراب القرآن و بیانه*. ط ١. حمص: دار الإرشاد للشئون الجامعیة.

الدقر، عبدالغنی. (١٩٨٦م.). *معجم القواعد العربیة فی النحو و التصریف*. دمشق: دار القلم.

الرازی، فخرالدین. (١٤٢٠ق.). *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*. ط ٣. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
الزّمخشری، جارالله محمود. (١٩٨٧م.). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجوه التأویل*. تحقیق مصطفی حسین أحمد. ط ٣. القاهرة: دار الریان للتراث.

السّامرايی، فاضل. (٢٠٠٣م.). *معانی النحو*. ط ١. شركة العاتک للطباعة والنشر والتّوزیع.

السیوطی، جلال الدّین. (بی تا). *همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*. تحقیق عبدالحمید هنداوی. ط ١. مصر: المكتبة التّوفیقیة.

عبدالّوّاب، رمضان. (١٩٢٩م.). *التطوّر النّحوی لّلغة العربیة*. القاهرة: مكتبة الخانجی.

فولادوند، محمدمهدی. (١٣٧٣). *ترجمه قرآن*. قم: دارالقرآن الکریم.

المرادی، حسن بن قاسم. (١٩٩٢م.). *الجنی الدّانی فی حروف المعانی*. تحقیق فخرالدین قباوة و محمّد ندیم فاضل. ط ٢. بیروت: دارالکتب العلمیة.